

درباره «تصرف عدوانی» نوشته لنا آندرشون

گزارش یک عشق

علی مطلبزاده

رمان «تصرف عدوانی، داستانی درباره عشق» نوشته لنا آندرشون با ترجمه سعید مقدم منتشر شد. «تصرف عدوانی» ششمین رمان لنا آندرشون، نویسنده روزنامه‌نگار سوئدی است که یک عشق فلج کننده و مخرب را روایت می‌کند. عشقی که تمام روح و روان شخصیت زن داستان را دچار اضمحلال کرده و تا جایی‌ا‌ا‌ور دچار ضعف می‌کند که در برابر شریک احساسی خود نیز اعتماد به نفسش را از دست می‌دهد. آندرشون ایده اصلی این رمان یعنی «تصرف عدوانی» را از یکی از قوانین مدنی سوئد برداشت کرده است؛ هرچند این قانون در قانون مدنی هم مورد اشاره است.

بر اساس قانون مدنی سوئد که در ابتدای کتاب به آن اشاره شده‌است «هر کسی... به شکل غیرقانونی، مالی را از تصرف دیگری بی‌رضایت او خارج یا به هر نحو دیگر آن را حریف و میل کند،به اتهام تصرف عدوانی محاکمه خواهد شد...». این قانون در ادامه اضافه می‌کند که اگر کسی بی آنکه مالی را از تصرف خارج کند، در آن ایجاد اختلال کند، بانصب یا شکستن قفل، یا به هر صورت دیگر، به شکل غیر قانونی، به ملک دیگری دست‌اندازی کند، یا به‌زور یا با تهدید بد به کار بردن زور، مانع از آن شود که صاحب حق از حق خود استفاده کند، به اتهام تصرف عدوانی محاکمه خواهد شد.

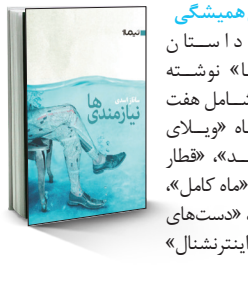
داستان «تصرف عدوانی» داستان شکاف ترسناک بین اندیشه و زبان اراده و بیان آن و امور واقعی و تخیلی چیزهایی است که در این شکاف‌ها پدید می‌آیند و رشد می‌کنند و به صورت روایت‌هایی گزارش گونه و کوتاه با نگاه به زندگی شخصیت اصلی این رمان یعنی

«استر نیلسون» با شخصیت پرزازی او شروع شده و در ادامه با روایت‌هایی از او ادامه پیدا می‌کند؛ «آمی عدوای این رساله‌ها را لوجوانه و سرکشانه می‌دانستند، عده‌ای دیگر باز یگوشانه و سبک‌سرانه، اما بیشتر مردم هرگز نام نویسنده آنها را نشنیده بودند. استر نیلسون می‌گوشید هستی را در قاتی موشکافانه، از درون آگاهی خود در یاد و بلند پروازانه باور داشت واقعیت جهان چنان است که او آن تجربه می‌کند. یا به عبارتی بهتر، آدمیان را طوری ساخته بودند که جهان را چنان که واقعا بود، تجربه کنند؛ البته اگر هوش و حواس‌شان را به کار می‌برند و خود را فریب نمی‌داندند. ذهنی، عینی بود و عینی، ذهنی. به هر رو او تلاش می‌کرد چنین بیندیشد.» استر نیلسون سیزده‌ساله رایا، همایند دیدگاه زندگی کرده و در این مدت رابطه‌ا رامی را با مردی (پرو) شکل داده است. داستان از آنجا آغاز می‌شود که یک روز تلفنی از او خواسته می‌شود تا در صورت تمایل درباره هنرمندی با نام «هوگو رسک» سخنرانی کند؛ «هر چه بیشتر می‌نوشت، با موضوع سخنرانی خود احساس وابستگی بیشتری می‌کرد، یکشنبه به هوگو رسک احساس احترام داشت. سه‌شنبه تا پنجشنبه، این احساس به اشتیاق ملال‌انگیزی بدل شد و جمعه، احساس دل‌تنگی سنگینی بر او چیره شد. برایش روشن شد آدمی می‌تواند حتی دل‌تنگ کسی شود که او را فقط در خیال خود دیده‌است. عاشق آفریده نبود. خود. کسی را که دوست داشت نیافرید بود. هوگو رسک بی‌انیز وجود داشت، اما این بود که واژه‌ها را برگزیده

نگاهی به چند مجموعه داستان و رمان ایرانی

به سادگی یک زندگی

ساره بهروزی



مجموعه داستان «نیازمندی‌ها» نوشته سنازاسدی شامل هفت داستان کوتاه «ویلا سیگی»، «صید»، «قطار ساعت بارده»، «ماه کامل»، «نیازمندی‌ها»، «دست‌های پدرم» و «هتل اینترنشنال» است.

هر یک از داستان‌ها می‌تواند اتفاقات و درگیری‌های هر کدام از ما باشد که در نهایت آن گاهی فردی و گاهی با جامعه گره می‌خورد. برای نمونه داستان «ویلا سیگی» که در ویلا یی نزدیک دریاسگت یک سگ دارد، برای همین نامش را ویلای سگی می‌گذارند. پدر که کارگر ساده‌ا است افتخارش کارهای خدماتی در این ویلاست، اما به غیر از این برای پدر مهم است همه اعضای خانواده‌اش از ویلا دیدن نکنند، طوری که بعد از مرگ همسرش هم این پسرش را از دختر می‌پرسد که مادرش داخل ویلا رفته یا مشاهده کرده‌است؟

ماجرا به‌سادگی زندگی یک کارگر ساده است اما روح زندگی ولت بردن از داشته‌های کوچک در این زندگی جالب توجه است.

انتشار رمان «از پنجره مسافر خانه» احمدرضا احمدی

رمان «از پنجره مسافر خانه» نوشته احمدرضا احمدی از سبوی انتشارات نیما سراسی نیک‌راهی بازار نشر شد. در توضیح پشت‌جلد این رمان می‌خوانیم: «من تو همه گوشه‌ها، زایه‌ها کل‌دا به‌را که در آن محاصره هستم فراموش کرده‌ام. چه زود دانستیم که ما در یک دایره سیاه محبوس هستیم. دست‌های ما کلمه‌های آتش می‌افروزیم که با آن آتش گرم می‌شویم و سیگار را روشن می‌کنیم دیگر نه اهل معاشرت هستیم نه دل‌مان برای کسی تنگ می‌شود و نه... احمدرضا احمدی متولد ۱۳۱۹ فعالیت

خودش را در زمینه شعر و در بیست سالگی شروع کرد. آشنایی او با ادبیات کهن ایران و شعر نیمه‌دستا به‌ما می‌شد تا حرکتی کاملاً مغفول را در شعر معاصر آغاز و بی‌ریزی کند. از بیست سالگی به طور جدی به سرودن شعر پرداخت و نخستین مجموعه شعرش را با عنوان «طرح» در سال ۱۳۴۰ منتشر کرد که توجه بسیاری از شاعران و منتقدان به ۴۰ را جلب کرد. او در سال ۱۳۴۳ به همراه نادر ابراهیمی، اسماعیل نوری علاء، مهرداد صدیقی، محمدعلی سیپانلو، بهرام بیهضایی، اکبر رادی، جعفر کوش آبادی، مریم جزایری و جمیله

در داستان «نیازمندی‌ها» با روایت یک زندگی پر از مسئله آموزشی و ویبرو هستیم. مردی که بیگار شده و همسرش شب‌ها از پیرمردی پرستاری می‌کند دختری دانشجو و پسری دبستانی فرزندان این خانواده هستند، اتفاقی که برای پیرمرد می‌افتد زن خانه را هم پریشان می‌کند.

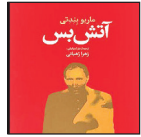
همه اینها در حالی است که هر روز نیازمندی‌های روزنامه توسط مسعود، مرد خانواده بی‌نتیجه پیگیری می‌شود. هنگامی که فروغ از ماجرای عشق فرزند ارشد و می‌خواهد به خانه برگردد، عتابی را برای شوهرش نمی‌گوید. راوی قصد دارد سختی‌های یک زندگی بدون شغل، اما منسجر را نشان دهد. این کتاب توسط نشر نیماژ و در ۷۹صفحه منتشر شده است.

این خانه کوچک است مجموعه داستان «خانه کوچک ما» شامل دوازده داستان کوتاه نوشته داریوش احمدی است. در یکی از داستان‌ها که همانم عنوان کتاب است، با روایتی از پسری جوان روبه‌رو هستیم که پدر و مادرش هر دو سکنه کرده و فلج هستند. اوضاع مادی خوبی ندارند. یکی از روستاهای محروم جنوب کشور است.

یک روز بارانی که راوی حوصله سر کار رفتن تا شهر دیگر ندارد، غریبه‌ای به خانه آنها می‌آید. غریبه دنبال جای خواب است تارد گمشده‌اش را در شهر پیدا کند اما در این دو اتاق جای برایش نیست. تصمیم می‌گیرند به مسجد بروند. با شرایطی که متولی می‌گذارد آنجا می‌خوابند، صبح روز بعد راوی باید به محل کاری رود که چند روز بدون مرخصی

دبیری گروه طرفه را با هدف دفاع از هنر موج نو تاسیس کرد. انتشار دو شماره از مجله طرفه و تعدادی کتاب شد تا حرکتی کاملاً مغفول را در شعر معاصر آغاز و بی‌ریزی کند. از بیست سالگی به طور جدی به سرودن شعر پرداخت و نخستین مجموعه شعرش را با عنوان «طرح» در سال ۱۳۴۰ منتشر کرد که توجه بسیاری از شاعران و منتقدان به ۴۰ را جلب کرد. او در سال ۱۳۴۳ به همراه نادر ابراهیمی، اسماعیل نوری علاء، مهرداد صدیقی، محمدعلی سیپانلو، بهرام بیهضایی، اکبر رادی، جعفر کوش آبادی، مریم جزایری و جمیله

honar@etemadnewspaper.ir



«آتش‌بس» ماریو بندتی منتشر شد

رمان «آتش‌بس» نوشته ماریو بندتی با ترجمه زهره را هبانی توسط انتشارات گل آدن منتشر و وارد بازار نشر شده است. «آتش‌بس» یکی از آثار مهم و شناخته شده این نویسنده اروگوئه‌ای که داستان آن درباره مردی است که در شهری زندگی می‌کند و با تمام مسائل و مشکلات مربوط به زندگی خانواده‌اش، باز هم روابط خاص خود را ایجاد می‌کند. داستان این رمان در قالب بیان خاطرات پیش می‌رود و راوی این خاطرات، روزها را برشمرده، یکی یکی پیش می‌رود تا به مقطع حساس داستان می‌رسد. این رمان که از زبان اصلی به فارسی برگردانده شده با قیمت ۱۶۰۰۰ تومان منتشر شده‌است.



و جمله‌ها را ساخته بود. اکنون، واژه‌هایش آثار رسک را در برمی‌گرفتند و نوازش‌شان می‌کردند. «داستان «تصرف عدوانی» با گزارش نخستین دیدار استر نیلسون و هوگو رسک در سمیناری که برای بزرگداشت او ترتیب داده شده ادامه می‌یابد و بدین شکل رابطه‌ای ذهنی بین این آغاز می‌شود؛ رابطه‌ای که بعدتر به خاطر قرارهای کاری این دو مل قرار برای مصاحبه یا دیدارهای اتفاقی در کافه یا خیابان ادامه می‌یابد. شیوه روایت ساده و گزارش گونه این رمان را می‌توان یکی از نقاط قوت آن محسوب کرد؛ روایتی که در ترجمه هم همان اندازه ساده و تاثیرگذار نشان می‌دهد.

با این حساب خواننده این رمان با موقعیت‌های رسمی «تصرف عدوانی» به‌همان شکلی مواجه می‌شود که او را است در موقعیت‌های ذهنی راوی با تجربه احساسی‌اواز موقعیت‌شریک‌شود.

صورت کامل این شکل روایت را می‌توان در گفت‌وگوی

نرفته و تهدید کارفرما را هم جدی نگرفته است. می‌رود ولی... یعنی بوس شرکت که همیشه دوسه دقیقه کنار فلکه بانک ملی منظم می‌ماند، ایست سرت خانواده هستند، اتفاقی که برای پیرمرد می‌افتد زن خانه را هم پریشان می‌کند.

همه اینها در حالی است که هر روز نیازمندی‌های روزنامه توسط مسعود، مرد خانواده بی‌نتیجه پیگیری می‌شود. هنگامی که فروغ از ماجرای عشق فرزند ارشد و می‌خواهد به خانه برگردد، عتابی را برای شوهرش نمی‌گوید. راوی قصد دارد سختی‌های یک زندگی بدون شغل، اما منسجر را نشان دهد. این کتاب توسط نشر نیماژ و در ۷۹صفحه منتشر شده است.

مجموعه‌های داستان‌های این کتاب در ۱۸۲ صفحه عیار تند؛ «به داری بگو خیلی نامردی»، «در غربی رنگ بریده»، «تمرین در شیئی تاریک»، «جنه‌ها»، «جانسی گیتار»، «چه دنیایی بود»، «کابوس‌های بیداری»، «پروانه‌ها»، «لالی (یک خاطره)»، «در مکانی مقدس»، «خانه کوچک ما» و «طلمس».

این خانه کوچکی بودن گفتیم: «گاهی احساس نمی‌کنید مرخصی هستید؟» گفت: «چی؟ مرخصی؟ نه، نه، نیستیم.» فرهاد کشوری، نویسنده داستان «مرخصی» است. در این داستان که از زبان راوی اول شخص روایت می‌شود، ما با فردی آشنا می‌شویم که شش روز مرخصی دارد، به خانه برمی‌گردد و کارهایی که نکرده است تا جایی که نمی‌تواند غذای مورد علاقه پروانه را برایش درست کند. او دوست دارد که با پروانه ازدواج کند.

این روزهای بدون ادبیات را دوست ندارد، همین امر سبب ماجراهای قصه در ۱۸۲ صفحه می‌شود؛ «اگر برآونه، تو باید موسیقی برای صفحه و نوار ماند و از سال ۱۳۵۸ تا زمان بازنشستگی یعنی سال ۱۳۷۳ در بخش انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به ویراستاری مشغول بود. احمدی همچنین آثاری در ادبیات کودک و نوجوان دارد. کتاب‌های «طرح»،

«روزنامه شیشه‌ای»، «وقت خوب مصائب»، «ما روی زمین هستیم»، «شترهای بومیه»، «عزیز من»، «قافیه برد باغم می‌شود»، «بهاری»، «از نگاه تو زیر آسمان لاجوردی»، «مرز برای تو خواهم گفت»، «هزار اقاقلیا در چمنان تو هیچ بود»، «همه شعرهای من» و «میوه‌ها طعم تکراری دارند» تنها نام تعداد محدودی از آثار نوشته شده از این شاعر است. رمان «از پنجره مسافر خانه» نوشته احمدرضا احمدی در ۱۹۲ صفحه در قطع رقیعی با قیمت ۱۷۵۰۰ تومان با تیراژ ۲۰۰۰ نسخه منتشر شده‌است.

خلق کرده؛ پرسش‌هایی که حتی مادر نیز قادر به پاسخ‌گویی آنها نیست و برای رسیدن به درک و پاسخ درست، فقط باید آنها را تجربه کرد تا به حقیقت زندگی برسد. در کتاب «فانیسم...» به ترتیب قصه‌های زیر را خواهید خواند: اجبار، هسته شستفالی، من انقلاب نمی‌خوام من اوچمه می‌خوام، شوخی/ دروغ، گول نخوری، دو تخم‌مرغ، دشمنان فراموش نکن، بچه‌های ارابه‌چوبی، پسرمد در زندگی تماشاجی نباش، خیالات، اگر جنگ نبود صلحی هم نخواهد بود، فانیسم چه؟ بردنم با بال‌کک؟ در جسمه روان ایرج نبویخت، کتاب ییلماز گونی را خواندنی‌تر کرده. حاصلت‌سوی‌دوز نیز تصویرگری کتاب را برعهده‌داشته‌است. بخش کوتاهی از قصه «دشمنان فراموش نکن» را بخوانید: «یوار اتاق پر بود از عکس‌های گوناگون. یک طرف عکس پدر بزرگ، عموها و پدرش که آنها را در جریان یک اعصاب‌کار گری نشان می‌داد و همچنین عکس‌هایی بود از انبوه مردم در حال پیاده‌روی یا میتینگ. طرف دیگر دیوار عکس بعضی از روسای کشورها، هربران حزب و هنرپیشه‌های مشهور سینما به چشم می‌خورد. بچه که صاحب بعضی از این عکس‌ها را در روزنامه‌ها تلو یزبون دیده بود، می‌شناخت، مرد خود زنده‌ا و نشان داد و گفت: «بابا این کارتر نیسی؟ پدر عکس را که تازه از آن طرف دیده بودی، در کنار عکس کارتر خلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میشی، کشتی نگیر به جات در میرم...». اون قدر گفت که منو به تماشاجی‌بار آورد اما پسرمد در زندگی، تماشاجی‌بودن کار خیلی بدی‌یه، خیلی بسد.» با وجود مفاهیم جدی و مهم کتاب، گونی آنها را با زبانی طنز-نو ه فانتزی-بیامزه و خواندنی به مادر تو بود. من خیلی دوست داشتم... می‌ترسید برام اتفاقی بی‌افته. همش می‌گفت: «بالای درخت نرو می‌افتی، تو آب نرو خفه میش